

سنجش کیفیت ترجمه:

توصیف زبان‌شناختی در برابر ارزش‌گذاری اجتماعی

جولیان هاوس

محمد امامی

این مقاله نخست سه رویکرد متفاوت به ارزیابی ترجمه را، که هر یک بر پایه‌ی مفهومی متفاوت از «معنا» و نقش آن در ترجمه پدید آمده‌اند، شرح می‌دهد. سپس الگویی نقشی - کاربردی را برای ارزیابی ترجمه توصیف می‌کند، که بین انواع مختلف ترجمه و نسخه تفاوت می‌گذارد، و بر اهمیت به‌کاربردن یک «صافی فرهنگی» در نوع خاصی از ترجمه تأکید می‌نماید. در بخش سوم، تأثیر زبان انگلیسی به عنوان یک زبان میانجی جهانی در فرآیندهای ترجمه مورد بحث قرار می‌گیرد؛ و سرانجام، تمایز مهم میان تحلیل زبان‌شناختی و داوری اجتماعی در ارزیابی ترجمه مطرح می‌شود، و نتایجی برای تمرین سنجش کیفیت یک ترجمه به دست داده می‌شود.

مقدمه:

چه گونه می فهمیم یک ترجمه چه زمانی خوب است؟ این پرسش ساده در مرکز تمام موضوعات پیرامون نقد ترجمه قرار دارد. اما فقط این نیست، در کوشش برای سنجش کیفیت یک ترجمه، شخص عمق نظریه‌ی ترجمه را نیز هدف قرار می دهد، که همان پرسش اساسی در مورد ماهیت ترجمه است، یا به بیان دقیق‌تر، ماهیت ارتباط میان متن اصلی و متن ترجمه‌ی آن. با این فرض که ترجمه اصولاً فعالیتی است که در آن معنای واحدهای زبانی باید در گذر از زبانی به زبان دیگر معادل نگاه داشته شود، شخص می تواند دست کم سه نگرش متفاوت به معنا را از هم بازشناسد، که هر کدام به دریافت‌های متفاوتی از ارزیابی ترجمه رهنمون می شوند. در یک نگرش ذهن گرا به معنا - به مثابه مفهومی جای گرفته در اذهان کاربران زبان - ، ترجمه به احتمال زیاد شهودی و تأویل پذیر است. چنانچه فرض شود معنا در واکنشی بیرونی و عینی بسط می یابد و از آن نتیجه می شود، ارزیابی ترجمه محتملاً با روش‌های پاسخ مدار ربط پیدا می کند، و چنانچه معنا برآمده از رشته‌های متنی گسترده‌ی زبان کار بسته دانسته شود که در تعامل با بافت و نیز بافت (وضعیتی و فرهنگی) محیط بر تک تک واحدهای زبانی قرار داشته باشد، شاید رویکردی گفتمانی برای ارزیابی ترجمه به کار گرفته شود.

در این مقاله، نخست می خواهم به طور خلاصه این سه رویکرد به ارزیابی ترجمه را شرح دهم، سپس دیدگاه خودم را درباره‌ی این موضوع ارایه خواهم کرد؛ و در وهله‌ی سوم و مهم تر از همه، بر روی تمایز مهم توصیف زبان شناختی و ارزش گذاری اجتماعی بحث خواهم کرد.

۱ - ارزیابی ترجمه در مکاتب مختلف اندیشه

۱-۱ - نگرش‌های ذهن گرا

ارزیابی ذهنی و شمی ترجمه از مدت‌ها پیش توسط نویسندگان، فلاسفه و بسیاری دیگر پذیرفته شده است، که بیشتر مواقع شامل داورهای کلی است مانند این

که «ترجمه حق مطلب را ادا می‌کند» یا «الحن متن اصلی در ترجمه از بین رفته است» و مانند این‌ها. در کسوتی تازه‌تر، چنین سنجش‌هایی شمی توسط پژوهشگران ترجمه‌ی مکتب نو تأویل‌گرایی^۱ بسط یافته‌اند که ترجمه را فعالیتی شخصی و خلاقه می‌دانند که فقط به تعبیر ذهنی و تصمیم‌گیری برای به‌کار بستن شَم هنری- ادبی یا مهارت‌های تعبیری یا دانش بستگی دارد. متن‌ها به‌هیچ‌وجه معنای جوهری و ذاتی ندارند، در عوض معنای آن‌ها بسته به جایگاه سخن‌گویان فرق می‌کند. من انتقادم به جایگاه تأویل‌گرایی را در این‌جا بسط نخواهم داد (اما نگاه کنید به بحث روشنگر من با بوهلر، ۱۹۹۸)، گفتن این نکته کافی است که چنین دیدگاه نسبی‌گرایانه‌ای، و مخصوصاً نسبی‌کردن «مضمون» و «معنا» نادرست است، به‌ویژه برای کار ارزیابی و اظهار نظر بحث‌انگیز درباره‌ی این‌که یک ترجمه چه وقت، چه‌گونه و چرا خوب است.

۱-۲-۲- رویکردهای پاسخ‌بنیاد

۱-۲-۱- نگرش‌های رفتارگرایانه

بر خلاف رویکردهای ذهنی- شمی به ارزیابی ترجمه، دیدگاه رفتارگرا به رویه‌ای به مراتب «علمی‌تر» برای ارزیابی ترجمه رو می‌کند و کنش‌های ذهنی مترجم را که عموماً به «جعبه سیاه» ای تا حدودی نافهمیدنی تعلق دارند، کنار می‌گذارد. این سنت، تأثیر گرفته از ساخت‌گرایی و رفتارگرایی آمریکایی، به شکلی فراگیر با کار پیشروی نایدا (۱۹۶۴) تداعی می‌شود. نایدا واکنش‌های خوانندگان به یک ترجمه را ملاک اصلی سنجش کیفیت ترجمه در نظر گرفت، معیارهای رفتاری کلی مانند فهم‌پذیری^۲ و اطلاع‌داری^۳ را مبنا قرار داد و عنوان کرد که ترجمه‌ی «خوب» آن است که به «تعادل پاسخ»^۴ منجر شود، مفهومی که به‌روشنی به اصل «تعادل پویای ترجمه» ی او مربوط است، یعنی شیوه‌ای که مخاطبان یک ترجمه به آن پاسخ می‌دهند، باید «معادل» شیوه‌ای باشد که مخاطبان متن اصلی به آن پاسخ می‌دهند. نایدا این تعادل را به عنوان ترکیبی از «اطلاع‌داری» و «فهم‌پذیری» مساوی عملیاتی کرده است. اگر فرض کنیم این درست باشد که یک ترجمه‌ی خوب باید پاسخی معادل با پاسخ به متن اصلی

را موجب شود، باید فوراً پرسیم که آیا اندازه‌گیری «پاسخ معادل» ممکن است؟ یا حتی فقط «اطلاع‌داری» و «فهم‌پذیری»؟ اگر این پدیده‌ها اندازه‌گیری‌شدنی نباشند، فایده‌ای ندارد که آن‌ها را شروط بدیهی برای ارزیابی ترجمه بپنداریم؛ و در واقع، حتی آزمون‌های بسیار خلاقانه‌ای که برای ایجاد پاسخ‌هایی تأییدشدنی و عینی که یک ترجمه شاید برانگیزد طراحی شده‌اند - با کاربرد مثلاً فنون بلندخوانی، با رویه‌های متنوع همه‌جانبه و بارم‌بندی شده - نهایتاً در راه رسیدن به نتایج مطلوب به شکست انجامیده‌اند، زیرا نمی‌توانستند پدیده‌ی پیچیده‌ای مانند «کیفیت ترجمه» را مهار کنند. فراتر از این، متن اصلی در همه‌ی این روش‌ها به شدت نادیده گرفته می‌شود، به این معنا که نه چیزی می‌توان در باره‌ی ارتباط بین متن اصلی و متن ترجمه‌ی آن گفت، و نه در این باره که آیا ترجمه واقعاً ترجمه است و یک متن ثانویه‌ی دیگر نیست که از فعالیت متنی متفاوتی حاصل شده باشد.

۱-۲-۲- رویکرد نقش‌گرایانه مرتبط با «Skopos»

طرف‌داران این رویکرد (نک به ریس و ورمیر، ۱۹۸۴) می‌گویند که این «Skopos» یا «مقصود» از ترجمه است که بیش‌ترین اهمیت را برای داوری در مورد کیفیت یک ترجمه دارد. روشی که هنجارهای فرهنگ مقصد توسط یک ترجمه رعایت یا نقض می‌شوند، معیاری حیاتی برای ارزیابی یک ترجمه است. این مترجم است یا در بیش‌تر موارد توصیه‌ی سفارش‌دهندگان ترجمه، که در مورد کارکردی که ترجمه باید در محیط جدیدش داشته باشد، تصمیم می‌گیرد. مفهوم تعیین‌کننده‌ی «کارکرد» در این نظریه، در هر حال، هرگز روشن نشده است، حتی به شکلی راضی‌کننده عملیاتی نشده است. به نظر می‌رسد چیزی بسیار شبیه به تأثیر جهان واقعی (Real-world effect) متن باشد. این که شخص هنگامی که به تعیین تعادل «نسبی» و دقت یک ترجمه می‌پردازد تا چه حد دقت دارد، حتی این که شخص برای تعیین بازنمایی زبانی «Skopos» یک ترجمه چقدر دقیق است، روشن نیست. به هر حال، مهم‌ترین نکته این است که نظریه ماهیتاً از نقش حیاتی تخصیص یافته به «مقصود» ترجمه نشأت می‌گیرد و متن اصلی

به یک «پیش‌نهاد اطلاعات» ساده فروکاسته شده است، با تأکید بر واژه‌ی «پیش‌نهاد» که فوراً آشکار می‌کند این «اطلاعات» به صلاح‌دید مترجم آزادانه پذیرفته یا رد می‌شوند؛ ولی از آن‌جا که هر ترجمه‌ای در آن واحد هم به متن اصلی وابسته است و هم به پیش‌فرض‌ها و شرایطی که بر دریافت آن در محیط جدید نظارت می‌کنند، نظریه‌ی «Skopos» را هنگامی که می‌خواهد با مسأله‌ی دوسوییگی بنیادی ترجمه با هدف ارزیابی آن رودررو شود، نمی‌توان نظریه‌ای دقیق دانست.

۱-۳-۱- رویکردهای بر پایه‌ی متن و گفتمان

۱-۳-۱- رویکردهای ادبیات‌محور: مطالعات توصیفی ترجمه

این رویکرد دوچندان به متن ترجمه رو می‌کند: ترجمه غالباً بر حسب ساختارها و نقش‌هایش درون نظام فرهنگ و ادبیات دریافت‌کننده ارزیابی می‌شود (نگاه کنید به توری، ۱۹۹۵). متن اصلی اهمیت حاشیه‌ای دارد، و تمرکز اصلی - همراه با مروری بر اصل از جایگاه ترجمه - به «ترجمه‌های واقعی» است، و پدیده‌هایی متنی که در فرهنگ مقصد به عنوان ترجمه شناخته شده‌اند.

پیش از همه، نظر بر این است تا کوشش شود مشخصات متن بی‌طرفانه توصیف شوند، همان‌طور که بر پایه‌ی دانش اعضای بومی فرهنگ (دریافت‌کنندگان) نسبت به متون مقایسه‌شدنی از همان قبیل درک می‌شوند. به هر حال، اگر کسی بخواهد متن خاصی را داورى کند که به وضوح محصول مستقل و جدید فقط یک فرهنگ نیست، چنین تمرکز پس‌نگرانه‌ای برای اظهار نظری معتبر در باره‌ی این که چه‌طور و چرا ترجمه‌ای در مقام ترجمه آن است که هست، به شدت نادرست به نظر می‌رسد. اگرچه کار تجربی - توصیفی استخوان‌دار و تأکیدی که بر متنی‌کردن وضعیت دریافت در سطح خرد و فرهنگ گسترده‌ی دریافت‌کننده در سطح کلان می‌شود، نیز دربرگیری هر دو دورنمای طولی (زمانی، درزمانی) و دورنمای نظام‌مند (هم‌زمانی) شامل ارتباطات چندنظامی که متن ترجمه همراه با متن‌های دیگر در نظام فرهنگی دریافت‌کننده وارد آن‌ها می‌شود) قطعاً ستودنی است، این رویکرد در فراهم‌سازی

معیارهایی برای داوری در مورد مزایا و معایب یک «مورد» خاص با شکست روبه‌رو می‌شود. به عبارت دیگر، چه‌گونه قرار است داوری کنیم متنی ترجمه است و متن دیگر نیست؟ و معیارهای داوری محاسن و معایب یک «متن ترجمه» ای مفروض چیستند؟

۱-۳-۲- اندیشه‌ی پسامدرنیستی و ساختارشکنانه

پژوهشگران متعلق به این رویکرد (نک برای مثال به ونوتی، ۱۹۹۵) می‌کوشند منتقدانه سنت‌های ترجمه را از جایگاه روان‌شناختی - فلسفی و اجتماعی - سیاسی بیازمایند، در کوششی برای نقاب برداری از روابط ناعادلانه‌ی قدرت، که ممکن است به شکل انحرافی قطعی در ترجمه رخ بنمایند. در تقاضایی برای «آشکار» ساختن ترجمه‌ها (و مخصوصاً مترجمان به عنوان «آفرینندگان» آنها) و برای نشان‌دادن دست‌کاری‌های ایدئولوژیکی و سازمان‌یافته، هواداران این رویکرد به ارایه‌ی بیانیه‌هایی از نظر سیاسی مرتبط (و «درست») در باره‌ی ارتباط بین ویژگی‌های متن اصلی و متن ترجمه رو می‌کنند. آنها تمرکز خود را به نیروهایی مخفی معطوف می‌کنند که نخست فرایند گزینش آنچه ترجمه می‌شود را شکل می‌دهند و سپس رویه‌هایی را که به راه‌هایی می‌انجامند که متن‌های اصلی در تمایلات «اعمال نفوذهای» اشخاص و گروه‌های قدرتمند تنیده می‌شوند، هم در هنگام برگزیدن متن‌ها برای ترجمه و هم در هنگام اتخاذ سیاست‌های ویژه برای دوباره‌متنی کردن. این واقعاً تعهدی ارزشمند است، مخصوصاً وقتی به توضیح تأثیری که مترجمان می‌توانند از طریق ترجمه‌شان بر ادبیات ملی دریافت‌کننده و کانون آن تحمیل کنند، منجر می‌شود. بیش‌تر این که، کاربرد جریان‌های اکنون مؤثر اندیشه مانند نظریه‌ی پساستعماری (رابینسون، ۱۹۹۷) یا نظریه‌ی فمینیسم (فون فلوتو، ۱۹۹۷) در ترجمه به ذات خود جالب توجه است. در هر حال، اگر تحلیل‌های مقایسه‌ای متن اصلی و ترجمه مقدمتاً بر جابه‌جایی‌ها و انحرافات ریشه‌گرفته از دست‌کاری‌های برآمده از ایدئولوژی تمرکز کنند، و چنانچه اولویت برنامه چنین باشد که بر ابزارهایی نظری، انتقادی و متنی تأکید کند تا ترجمه‌ها

را بتوان به وسیله‌ی آن‌ها به مثابه جایگاه‌های تفاوت مطالعه کرد، شخص می‌ماند که چه‌گونه کسی می‌تواند بین یک ترجمه و متن دیگری فرق گذارد، متنی که ممکن است از یک کنش متنی حاصل شود که دیگر نمی‌تواند ادعا کند رابطه‌ای ترجمه‌ای با یک متن اصلی دارد.

۱-۳-۳- رویکردهای زبان‌محور

کارهای پیش‌روی زبان‌شناختی در زمینه‌ی ارزیابی ترجمه، پیش‌نهادهای برنامه‌ریزی‌شده‌ی کت‌فورد (۱۹۵۶)، ریس آغازین (۱۹۷۱)، ویلس (۱۹۷۴)، کولر (۱۹۷۹) و پژوهشگران ترجمه‌ی مکتب لایپزیگ را دربرمی‌گیرد. در این کارهای نخستین، البته، رویه‌های مشخصی برای سنجش کیفیت یک ترجمه ارائه نشد. در همین اواخر، چند کار زبان‌محور روی ترجمه مانند بیکر (۱۹۹۳)، دوهرتی (۱۹۹۳)، حاتم و ماسون (۱۹۹۷)، هیکی (۱۹۹۸)، گرزیمیش - آریوگاست و مودرزباخ (۱۹۹۸) و اشتاینر (۱۹۹۸) نقش ارزشمندی را در ارزیابی ترجمه ایفا کردند، همین که همه‌ی این نویسندگان - اگرچه مستقیماً با سنجش کیفیت ترجمه سروکار نداشتند - چشم‌انداز مطالعات ترجمه را گسترش دادند تا موضوعات زبان‌شناسی، کاربردشناسی، جامعه‌شناسی زبان، سبک‌شناسی و تحلیل گفتمان را هم شامل شود.

رویکردهای زبان‌شناختی ارتباط بین متن اصلی و متن ترجمه را جدی می‌گیرند، ولی در ظرفیت فراهم‌آوری رویه‌های تفصیلی برای تحلیل و ارزیابی با هم تفاوت دارند. نویدبخش‌ترین آن‌ها رویکردهایی هستند که صراحتاً درهم‌تنیدگی بافت و متن را به حساب می‌آورند، زیرا پیوند اجتناب‌ناپذیر بین زبان و جهان واقعی هم در معناسازی و هم در ترجمه قطعی است. چنین دیدی به ترجمه به مثابه دوباره‌بافت‌مندسازی (re-contextualization) محوری است که من در الگوی ارزیابی نقشی - کاربردی خود پی گرفته‌ام، که نخست حدود ۵۲ سال پیش منتشر و اخیراً بازنگری شده است (هاوس، ۱۹۸۱ و ۱۹۹۷).

۲ - الگوی نقشی - کاربردی ارزیابی ترجمه

۲-۱ - چارچوبی تحلیلی برای بررسی و مقایسه‌ی متن‌های اصلی و ترجمه

الگوی سنجش (هاوس، ۱۹۹۷) بر پایه‌ی نظریه‌ی نظام‌مند - نقشی هالیدی بنا شده است، اما به‌طور گزینشی نظریات مکتب پراک، نظریه‌ی کنش گفتار، کاربردشناسی، تحلیل گفتمان و تمایزات پیکره‌بنیاد بین زبان‌های گفتاری و نوشتاری را به‌کمک می‌گیرد. این الگو برای تحلیل و مقایسه‌ی یک متن اصلی و ترجمه‌ی آن سه سطح مختلف را در نظر می‌گیرد: زبان / متن، سیاق^۶ (موضوع^۷، شیوه‌ی بیان^۸، عامل‌های سخن^۹) و گونه^{۱۰}. یکی از مفاهیم پایه‌ی پشتیبان این الگو «تعادل ترجمه» است - مفهومی که در فهم قراردادی روزمره از ترجمه روشن قلم‌داد می‌شود، یعنی میانگین افراد «عادی» یا همان آموزش حرفه‌ای‌نندیده، ترجمه را متنی می‌پندارند که نوعی «بازنمایی» یا «بازتولید» متن دیگری است که در زبان دیگری تولید شده است، و این «بازتولید» ارزشی مقایسه‌شدنی با متن اصلی دارد، یعنی همان معادل (این نتیجه‌ی پژوهشی میدانی و غیررسمی است که من از طریق مصاحبه با سی‌تن از سخن‌گویان بومی آلمانی از میان کارمندان و نیز دانش‌جویان پزشکی و اقتصاد در دانشگاه هامبورگ انجام دادم). گذشته از نقش آن به عنوان مفهومی ذاتی ترجمه، «تعادل» معیار اصلی کیفیت ترجمه است. در کوششی برای یافتن «موردی برای زبان‌شناسی در نظریه‌ی ترجمه» ایویر نسبی بودن ذاتی ارتباط تعادل را بسیار خوب بیان می‌کند: «تعادل... نسبی است و نه مطلق... از بافت موقعیتی برمی‌آید که با تعامل (عوامل مختلف بسیار) تعریف می‌شود و خارج از آن بافت وجودی ندارد، و به‌ویژه از پیش مشروط به الگوریتمی برای تبدیل واحدهای زبانی زبان اول به واحدهای زبانی زبان دوم نشده است.» (۱۹۹۶: ۱۵۵)

روشن است که تعادل فقط به شباهت‌های صوری، نحوی و واژگانی مربوط نیست، زیرا هر دو واحد زبانی در دو زبان مختلف چندلایه و مبهم هستند، و به خاطر این که زبان‌ها واقعیت را به شیوه‌های متفاوتی تقطیع می‌کنند. به علاوه، کاربرد زبان آن‌چنان غیرمستقیم است که استنتاج‌هایی به درجات مختلف را لازم می‌آورد.

این است چرایی این که تعادل نقشی و کاربردی - مفهومی که مدت‌هاست در زبان‌شناسی تطبیقی پذیرفته شده - تعادلی است که بیش‌تر برای توصیف روابط اصل و ترجمه صادق است، و این نوع تعادل است که در الگوی نقشی-کاربردی پیش‌نهادی هاوس (۱۹۹۷) به کار می‌رود، آن‌جا که به حفاظت از «معنا» در گذر از دو زبان و فرهنگ مختلف مربوط می‌شود. سه جنبه از آن «معنا» مخصوصاً در ترجمه اهمیت دارند: جنبه‌ی معنایی، کاربردی و متنی؛ و ترجمه به دوباره‌بافت‌مندسازی یک متن از زبان اول با متنی معادل از نظر معنایی و کاربردی در زبان دوم تعبیر می‌شود. به عنوان نخستین پیش‌نیاز برای این تعادل، فرض می‌شود که یک متن ترجمه نقشی معادل متن اصلی‌اش دارد که - متشکل از عناصر نقشی معنایی و میان‌فردی - از نظر کاربردی، به عنوان کاربست یا استفاده از متن در یک بافت موقعیتی ویژه تعریف می‌شود، با این طرح پایه که «متن» و «بافت موقعیتی» نباید جدای از هم دیده شوند، در عوض بافت موقعیتی که متن در آن گسترده شده، از طریق ارتباطی نظام‌مند بین محیط اجتماعی از یک طرف و ساختار نقشی زبان از طرف دیگر در دل متن جای گرفته است. بنابراین متن باید به وضعیت خاصی که آن را در بر گرفته اشاره کند، و برای این کار راهی باید پیدا شود تا مفهوم گسترده‌ی «بافت موقعیت» به قطعات قابل کنترل خرد شود، یعنی، ویژگی‌های خاص بافت موقعیت یا «ابعاد موقعیتی»: به عنوان نمونه «موضوع»، «شیوه‌ی بیان» و «عامل‌های سخن».

موضوع، فعالیت اجتماعی، موضوع بحث یا مضمون، و هم‌چنین تمایزات در درجات کلیت، صراحت و «دانه‌دانگی» واحدهای واژگانی را با توجه به توضیحات تخصصی، کلی و عمومی در بر می‌گیرد. عامل‌های سخن به ماهیت مشارکت‌کنندگان بر می‌گردد، گوینده و مخاطب، و ارتباط بین آن‌ها از نظر قدرت اجتماعی و فاصله‌ی اجتماعی، و نیز میزان احساسات خرج کردن. همین‌جاست که خاستگاه تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی تولیدکننده‌ی متن، و نیز جایگاه عقلانی، احساسی و عاطفی او («دیدگاه شخصی» او) نسبت به مضمونی که توصیف می‌کند، دخیل می‌شوند. به علاوه، عامل‌های سخن «نگرش اجتماعی»، یعنی سبک‌های مختلف (رسمی،

مشاورتی و غیررسمی) را نیز در برمی گیرد. شیوه‌ی بیان هم به کانال [ارتباطی] اشاره دارد (گفتاری یا نوشتاری که می‌تواند «ساده» باشد، یعنی «نوشته‌شده برای خواننده شدن»؛ یا «پیچیده» باشد، مثلاً «نوشته‌شده برای سخن‌رانی، انگار که نوشته‌شده باشد»)، و هم به میزان مشارکت بالقوه یا بالفعل‌ای که بین نویسنده و خواننده مجاز شمرده شده است. مشارکت می‌تواند «ساده» باشد، یعنی، تک‌گویی بدون در نظر گرفتن هیچ جایی برای مشارکت مخاطب در متن، یا «پیچیده» با سازوکارهای زبانی متنوع برای دخالت مخاطب که متن را شاخص می‌کنند. برای به حساب آوردن تفاوت‌هایی در متن بین رسانه‌های گفتاری و نوشتاری (که از نظر زبان‌شناسی مستندشدنی باشند)، به ابعاد مورد اشاره در فرضیه‌ی بایبر (۱۹۹۸) که برآمده از تجربه‌اند و بر بنیاد پیکره‌ای از ادبیات شفاهی قرار دارند، ارجاع داده می‌شود. بایبر ابعادی را پیش‌نهاد می‌کند که در راستای آن‌ها گزینش‌های زبانی رسانه را مشخص می‌کنند، یعنی، تولید متن تعاملی در برابر متن اطلاع‌رسانی؛ ارجاع صریح در برابر ارجاع وابسته به موقعیت؛ آرایه‌ی اطلاعات به صورت انتزاعی در برابر غیرانتزاعی.

نوع تحلیل متنی - زبان‌شناختی‌ای که در آن مشخصه‌های زبانی یافت شده در اصل و ترجمه با مقولات موضوع، عامل‌های سخن و شیوه‌ی بیان تناظر داشته باشند، به هر حال مستقیماً به اظهار نظری در خصوص نقش متنی مشخصی منجر نمی‌شود. در عوض، مفهوم «گونه» به طرح تحلیل اضافه شده است؛ به عبارتی، «در میان» مقولات سیاق (موضوع، عامل‌های سخن و شیوه‌ی بیان) و نقش متنی. بنابراین گونه این توانایی را به شخص می‌دهد که هر نمونه‌ی متنی‌ای را به طبقه‌ای از متون که منظور مشترکی را برآورده می‌کنند، رجوع دهد. مقوله‌ی گونه برای فرایند تحلیل و ارزیابی مفید است، زیرا اگرچه توصیف‌های سیاق (موضوع، عامل‌های سخن و شیوه‌ی بیان) برای دستیابی به ارتباط بین متن و بافت مفید هستند، اساساً برای تسلط بر مشخصه‌هایی در سطح زبانی محدودیت دارند. با هدف تشخیص ساختارها و الگوهای متنی «عمیق‌تر»، به مفهوم‌سازی متفاوتی نیاز است. این امر با به کار بستن «گونه» صورت گرفته است. در حالی که سیاق اتصال بین متون و بافت خرد آن‌ها را

شامل می‌شود، گونه متون را با بافت‌های کلان جامعه‌ی زبانی و فرهنگی اتصال می‌دهد که این متن‌ها درون آن‌ها جا گرفته‌اند. سیاق و گونه هر دو نظام‌هایی نشانه‌ای پدیدآمده در زبان هستند، چنان‌که ارتباط گونه، سیاق و زبان/متن ارتباطی میان سطوح نشانه‌ای است که به سطح نشانه‌ای دیگری از نوع «مضمون- بیان» یا مزلف مربوط می‌شوند، یعنی گونه سطح مضمونی سیاق است، و سیاق سطح بیانی گونه. سیاق به نوبه‌ی خود سطح مضمونی زبان است، و زبان سطح بیانی سیاق.

این الگوی تحلیلی در شکل ۱ نشان داده شده است:

یک نقش متنی خاص

سیاق

گونه

| شیوه‌ی بیان | عامل‌های سخن | موضوع |
|--------------|-----------------------------------|-----------|
| رسانه | ارتباط و کنش اجتماعی مشارکت‌کننده | موضوع بحث |
| ساده/ پیچیده | خاستگاه و جایگاه نویسنده | |
| | مشارکت | |
| ساده/ پیچیده | ارتباط نقش اجتماعی | |
| | نگرش اجتماعی | |

زبان/ متن

شکل یک

طرحی برای تحلیل و مقایسه‌ی متون اصلی و ترجمه

در یک جمع‌بندی، این تحلیل شرحی از متن به دست می‌دهد که آن شرح، نقش متنی خاصی را مشخص می‌کند. به هر حال، این که آیا می‌توان این نقش متنی را واقعاً حفظ کرد یا نه، و چه‌گونه، به نوع ترجمه‌ای که برای متن اصلی انتخاب شده، بستگی دارد. من دو نوع ترجمه را از هم تفکیک می‌کنم: ترجمه‌ی آشکار و پنهان، که در بخش زیر مختصراً به شرح آن خواهیم پرداخت.

۲ - ۲ - دو نوع ترجمه: ترجمه‌ی آشکار و پنهان

تمایز میان «ترجمه‌ی آشکار» و «ترجمه‌ی پنهان» دست‌کم به تمایز معروف فردریش اشلایرماخر میان ترجمه‌ی *verfremdende* (بیگانه) و ترجمه‌ی *einbürgernde* (آشنا) برمی‌گردد، که مقلدین بسیاری داشته که از اصطلاحات متفاوتی استفاده کرده‌اند. آنچه تمایز آشکار-پنهان را از دیگر تمایزات و مفاهیم جدا می‌کند، این واقعیت است که در یک نظریه‌ی منسجم نقد ترجمه تنیده شده، که در آن منشأ و عمل کرد هر دو نوع ترجمه به صورتی هم‌آهنگ توصیف و تشریح شده است. ترجمه با انتقال متن در زمان و فضا سروکار دارد، و متن‌ها که جابه‌جا می‌شوند، چارچوب‌ها و عوالم گفتمان را هم جابه‌جا می‌کنند. «چارچوب» مفهومی روان‌شناختی است و بنابراین، به یک معنا، بیرقی روان‌شناختی است برای مفهوم بافت که پیش‌تر از نظر اجتماعی به ذهن خطور می‌کند، تا برای دسته‌ای از پیام‌ها یا کنش‌های معنادار مرز تعیین کند. یک چارچوب معمولاً ناخواسته به صورت اصلی تبیینی عمل می‌کند، یعنی، هر پیامی که حدود چارچوبی را مشخص می‌کند، رهنمودهایی برای تفسیر پیام جای‌گرفته در آن چارچوب در اختیار گیرنده قرار می‌دهد. به طور مشابه، مفهوم «عالم گفتمان»^{۱۱} به ساختاری بسیار گسترده برای تفسیر معنا اشاره می‌کند، به همان طریق که یک کنش لفظی (*Locutionary*) به ارزشی عطفی (*Illocutionary*) با توجه به عالم گفتمان در کار نیاز دارد.

با به‌کار بستن مفاهیم چارچوب و عالم گفتمان در مورد ترجمه‌ی آشکار و پنهان، می‌توانیم بگوییم که یک متن آشکارترجمه‌شده در رخداد تازه‌ای از گفتار قرار گرفته

است که چارچوب تازه‌ای هم به آن می‌دهد. یک ترجمه‌ی آشکار، موردی از «یادآوری زبان» است (در تضاد با «کاربرد زبان»). اگر مفهوم «ترجمه‌ی آشکار» را به الگوی تحلیلی چهاروجهی (نقش - گونه - سیاق - زبان / متن) ربط دهیم، می‌توانیم بگوییم که یک متن اصلی و ترجمه‌ی آشکار آن باید در سطح زبان / متن و سیاق و نیز گونه معادل باشند. در سطح نقش متنی خاص، تعادل نقشی، اگر هنوز امکان‌پذیر باشد، ماهیت متفاوتی دارد: می‌توان آن را یک دست‌رسی مجاز به نقشی که متن اصلی در عالم گفتمان یا چارچوب خود دارد، توصیف کرد. همان‌گونه که این دست‌رسی در زبانی متفاوت تحقق می‌یابد و در جامعه‌ی زبانی و فرهنگی مقصد رخ می‌دهد، تغییری نیز در عالم گفتمان و چارچوب لازم می‌آید، یعنی ترجمه به گونه‌ی متفاوت چارچوب‌بندی می‌شود، در چارچوب خودش و عالم گفتمان خودش عمل می‌کند، و بنابراین می‌تواند در بهترین شرایط به تعادل نقشی سطح دوم دست یابد. همان‌طور که این نوع تعادل به هر حال با وجود تعادل در سطوح زبان / متن، سیاق و گونه به دست می‌آید، چارچوب و عالم گفتمان متن اصلی نیز فعال هستند، به طوری که اعضای فرهنگ مقصد ممکن است، به عبارتی، «گوش بایستند»، یعنی قادر شوند بر نقش متنی متن اصلی - البته با فاصله - واقف شوند. در ترجمه‌ی آشکار، کار مترجم مهم و ملموس است. از آن جا که این فعالیت مترجم است که دست اعضای فرهنگ مقصد را به متن اصلی و تأثیر فرهنگی آن بر روی اعضای فرهنگ مبدا می‌رساند، مترجم اعضای فرهنگ مقصد را در جایگاهی قرار می‌دهد تا این متن را «از بیرون» مشاهده و / یا داوری کنند.

در یک ترجمه‌ی پنهان که موردی از «کاربرد زبان» است، مترجم باید بکوشد یک رخ داد گفتار هم‌تراز را بازآفرینی کند. در نتیجه‌ی آن، عمل کرد ترجمه‌ی پنهان این است که نقشی را که متن اصلی در چارچوب و عالم گفتمان خودش داشته، بازتولید کند. بنابراین ترجمه‌ی پنهان در چارچوب و عالم گفتمانی که توسط فرهنگ مقصد فراهم آمده است کاملاً «آشکار» عمل می‌کند، و هیچ کوششی نمی‌شود تا هم‌زمان عالم گفتمانی که متن اصلی در آن پدید آمده، فعال شود. پس ترجمه‌ی پنهان از نظر

روانشناسی زبان در آن واحد هم گمراه‌کننده‌تر و هم ساده‌تر از ترجمه‌ی آشکار است. از آن‌جا که تعادل نقشی واقعی مد نظر است، متن اصلی ممکن است از طریق کاربرد یک «صافی فرهنگی» در سطوح زبان / متن و سیاق دست‌خوش تغییر شود. نتیجه احتمالاً فاصله‌ی واقعی بسیار از متن اصلی است. در حالی که به این ترتیب لازم نیست متن اصلی و ترجمه‌ی پنهان آن در سطوح زبان / متن و سیاق معادل باشند، باید در سطوح گونه و نقش متنی خاص معادل باشند. تمایز نظری بین ترجمه‌ی آشکار و پنهان را می‌توان در شکل زیر به اختصار نشان داد:

| آیا هدف ترجمه تعادل قطعی است؟ | | سطح |
|-------------------------------|---------------|-------------|
| ترجمه‌ی پنهان | ترجمه‌ی آشکار | نقش سطح اول |
| بلی | نه | نقش سطح دوم |
| نامشخص | بلی | گونه |
| بلی | بلی | سیاق |
| نه | بلی | زبان / متن |
| نه | بلی | |

شکل دو

بعد ترجمه‌ی آشکار-پنهان

بنابراین، در ارزیابی یک ترجمه، مهم است که تفاوت‌های بنیادین میان ترجمه‌ی آشکار و پنهان در نظر گرفته شوند. این دو نوع ترجمه به لحاظ کیفی مقتضیات متفاوتی برای نقد ترجمه ایجاد می‌کنند. دشواری ارزیابی یک ترجمه‌ی آشکار معمولاً کاهش می‌یابد، اگر ملاحظات مربوط به صافی کردن فرهنگی کنار گذاشته شوند.

ترجمه‌های آشکار «سراسر است تر» اند، چنان‌که بر متن اصلی، به عبارتی، می‌توان «بدون صافی کردن مسئله شد». در ارزیابی ترجمه‌های پنهان، سنجشگر (assessor) ترجمه باید کاربرد «صافی فرهنگی» را در نظر بگیرد تا بتواند بین ترجمه‌ی پنهان و نسخه‌ی پنهان فرق بگذارد.

۲ - ۳ - مفهوم و کارکرد «صافی فرهنگی»

مفهوم «صافی فرهنگی» وسیله‌ای است برای در نظر گرفتن تفاوت‌های اجتماعی - فرهنگی در زمینه‌ی عرف مشترک رفتاری و ارتباطی، سبک‌های پرتصنع برگزیده و هنجارهای امید و انتظار در دو جامعه‌ی زبانی. این تفاوت‌ها را نباید بر مبنای شم فردی گذاشت، بل که باید بر پایه‌ی پژوهش میان فرهنگی تجربی بنیان گذاشته شوند. اگر در ترجمه‌ی پنهان هدف رسیدن به تعادل نقشی باشد، پیش از آن‌که ورود به ساختار معنایی متن اصلی در دستور کار قرار گیرد، فرضیه‌های تفاوت فرهنگی باید به دقت مورد بررسی قرار گیرند. فرض معمول بر سازگاری فرهنگی است، مگر این‌که خلاف آن ثابت شود. برای نمونه، در مورد جوامع زبانی و فرهنگی آلمانی و انگلیسی‌زبان، مفهوم صافی فرهنگی در خلال تعدادی از تحلیل‌های تجربی تطبیقی - کاربردی معنا یافته است، که در آن‌ها از میان فرضیات با ابعاد مختلف، اولویت‌های ارتباطی انگلیسی‌زبان‌ها و آلمانی‌ها مورد بحث قرار گرفته است. شواهد هم‌گرا (مؤید هم‌دیگر) از میان تعدادی از مطالعات میان فرهنگی آلمانی - انگلیسی که با داده‌ها، موضوع‌ها و روش‌های مختلف به انجام رسیده‌اند، بیان می‌دارند که در آلمانی سبک‌های پرتصنع را ترجیح می‌دهند و آداب و رسوم در رفتار ارتباطی وجود دارد که با انگلیسی‌زبان‌ها در مجموعه‌ای از ابعاد متفاوت است، مانند مستقیم‌گویی (رُک‌گویی)، تمرکز بر مضمون، صراحت و اعتماد غالب (نک به هاوس، ۱۹۹۶-۱۹۹۸).

با فرض تمایز ترجمه‌ی پنهان و آشکار، روشن است که انتقال فرهنگی فقط در حالت ترجمه‌ی آشکار امکان‌پذیر است، جایی که عناصر فرهنگی با عمل‌کردی بیگانه‌وار (Verfremdung) از زبان اول به زبان دوم نقل مکان می‌کنند. به هر حال،

در ترجمه‌ی پنهان انتقال فرهنگی وجود ندارد؛ تنها نوعی «تعدیل فرهنگی» پدیده‌های فرهنگی زبان اول در زبان دوم با استفاده از ابزارهای زبان دوم دیده می‌شود. البته هنگامی که از «صافی فرهنگی» سخن می‌گوییم، لازم است بدانیم که منظورمان از «فرهنگ» چیست؟ با وجود انتقادهای گسترده‌ی پسامدرنیستی از فرهنگ به عنوان یک آرمان‌گرایی دفاع‌نشدنی و به عنوان چیزی که به اوضاع ملت‌ها در قرن نوزدهم وابسته بوده و منسوخ شده است، آیا امروز هنوز می‌توان از «فرهنگ» یک جامعه‌ی زبانی سخن گفت؟ آیا بسط فرهنگ به جوامع مدرن پیچیده باعث پیچیده‌سازی و مشکل‌آفرینی برای مفهوم «فرهنگ» نشده است، به طوری که هویت آن را به مثابه چیزی روش‌شناختی و مفهومی از فایده بیندازد؟ بدین ترتیب، آیا ما نباید بحث هالییدی (Holliday) (۱۹۹۹) را پی بگیریم که جای‌گزینی «خرده‌فرهنگ‌ها»ی «غیربنیادگرا»ی «نابالغ» را به جای «فرهنگ» پیش‌نهاد می‌دهد؟ روشن است که چیزی به عنوان یک گروه اجتماعی پایدار که با تأثیرات بیرونی و خصیصه‌های فردی و گروهی تماس نداشته باشد وجود ندارد، و روشن است که فرض یک فرهنگ یک‌پارچه‌ی متحد که در آن تمام تعارض‌ها بهینه شده و از گردونه خارج شده باشند، اشتباه است. به هر حال، نسبی‌گرایی نوگرایانه در عمل هرگز نه به نتیجه‌ی منطقی خود یعنی نابودکردن پژوهش در حوزه‌ی فرهنگ منجر شده است، و نه جلوی پژوهشگران را برای توصیف فرهنگ‌ها - به مثابه شگردهایی تفسیری برای فهم رفتار آنی - گرفته است. به علاوه، ما نمی‌توانیم از تجربه‌هایی که اعضای «عادی» یک جامعه‌ی زبانی گزارش می‌کنند صرف‌نظر کنیم؛ ایشان درک می‌کنند اعضای گروه فرهنگی دیگر در رخ‌دادهای گفتمانی خاصی که پیش می‌آید، «به گونه‌ای متفاوت» رفتار می‌کنند.

۲ - ۴ - تمایز بین انواع مختلف ترجمه و نسخه

ورای فرق‌گذاری میان ترجمه‌ی پنهان و آشکار در نقد ترجمه، ضروری است تمایز نظری دیگری هم قائل شویم: تمایز میان ترجمه و نسخه. این تمایز از این نظر مهم است که اخیراً کوشش‌های گسترده‌ی کورکورانه‌ای انجام شده تا نسخه‌های

مشخصاً نامعادل را ترجمه فرض کنند، حتی اگر متن تازه کارکردی متفاوت با کارکرد متن اصلی داشته باشد. تولید یک نسخه نتیجه‌ی دور شدن عمده‌ی از متن اصلی است، یک نوع ارزیابی مجدد و معمولاً چشم‌پوشی از متن اصلی. نسخه‌ها «آزاد» اند خودشان متن اصلی بشوند، مخصوصاً در بافت‌هایی که فقط سلیقه مشتری‌ها و مشخصات محصول به حساب می‌آیند؛ یعنی با اهداف به‌شدت عملی، بیش‌تر در کارهای ترجمه‌ی فنی، که در آنها ملاحظات در مورد تعادل فقط از نظر رضایت مشتری و خدمات مصرف‌کنندگان کاربرد دارد. اگرچه ترجمه‌های پنهان که از نظر نقشی معادل‌اند قطعاً آفرینش‌هایی تازه به‌نظر می‌رسند، هنوز این واقعیت درست است که اگر متن اصلی وجود نمی‌داشت این ترجمه‌ها به وجود نمی‌آمدند؛ و تأکید بر این نکته اهمیت دارد که در یک ترجمه‌ی پنهان، با وجود رویه‌ی به‌نظر آزادانه‌ای که مترجم با متناظرهای زبانی در سطوح واژه، گروه و جمله سروکار دارد (یعنی، در سطوح پایین‌تر از سطوح متن و گفتمان)، کنش‌های او باید در تولید متناظرهایی که، هر کدام به طریقی جداگانه، در تعادل نقشی فراگیر کل ترجمه نسبت به اصلش مشارکت می‌کنند، بسیار تأثیرگذار دانسته شوند. این چیزی است که یک ترجمه را ترجمه می‌کند. تنها هنگامی که مقاصد جدیدی بر ترجمه بار می‌شوند، محصولی تازه، یعنی یک نسخه، حاصل می‌شود.

نسخه‌های آشکار در دو حالت تولید می‌شوند؛ نخست، هرگاه کارکرد ویژه‌ای آشکارا به متن ترجمه افزوده می‌شود، مثلاً برای جلب یک مخاطب ویژه، مانند ویرایش‌های مخصوص کودکان یا دانش‌آموزان زبان دوم، با حذف و اضافه‌های حاصله، ساده‌سازی‌ها یا انحراف‌های مختلف در جنبه‌های معینی از متن اصلی، یا همه‌فهم کردن متن‌های تخصصی برای استفاده‌ی عموم؛ و دوم، وقتی که به «ترجمه» منظور اضافی خاصی اعطا می‌شود. نمونه‌های آن ویرایش‌های میان‌زبانی، رزومه‌ها و چکیده‌ها هستند.

نسخه‌ی پنهان وقتی حاصل می‌شود که مترجم - با هدف حفظ کارکرد متن اصلی - یک صافی فرهنگی را گاه‌وبیگاه برای دست‌کاری در متن اصلی به‌کار گرفته باشد.

به هر حال، در بحث پیرامون انواع مختلف ترجمه‌ها و نسخه‌ها، قصد ندارم تصریح کنم یک متن خاص را فقط به یک روش خاص می‌توان دقیق ترجمه کرد. برای نمونه، این فرض که یک متن خاص یا ترجمه‌ی پنهان یا ترجمه‌ی آشکار را ایجاب می‌کند، روشن است که به این سادگی‌ها صادق نیست: هر متنی، برای منظور خاصی، ممکن است به ترجمه‌ی آشکار نیاز داشته باشد، یعنی ممکن است به چشم متنی که «ارزش مستقل» خودش را دارد نگریسته شود، مثلاً وقتی نویسنده‌اش در طی زمان به چهره‌ی شاخصی بدل شده است، [یعنی] وضعیتی که در آن متن اصلی جایگاه یک سند بسیار مقدس را کسب کرده است.

افزون بر این، اگرچه کاربردشناسی تطبیقی قطعاً نقش مهمی در ارزش‌یابی نظام‌مند ترجمه‌های پنهان دارد، سنجش دقت کاربرد یک صافی فرهنگی به صورت یک معضل باقی می‌ماند. با توجه به ماهیت پویای هنجارهای اجتماعی - فرهنگی و ارتباطاتی، و راه‌ورسم پژوهش که ناگزیر حرکتی آهسته دارد، منتقدان ترجمه مجبوراند برای باقی ماندن در جریان پیش‌رفت‌های جدید با زحمت راه خود را باز کنند، اگر می‌خواهند قادر باشند قضاوتی منصفانه در مورد درستی تغییرات حاصل از کاربرد یک صافی فرهنگی در هنگام ترجمه میان دو زبان مفروض داشته باشند. یکی از پیش‌رفت‌های مهم جدید که ممکن است بافت‌های جوامع امروزین را متأثر کند، اهمیت روزافزون زبان انگلیسی است.

۳ - زبان انگلیسی به مثابه یک زبان میانجی جهانی برای صافی کردن (یا نکردن) فرهنگی

همراه با این جهانی‌سازی و بین‌المللی‌سازی که ویژگی بخش عمده‌ی زندگی امروز ما است، تقاضا برای متن‌هایی که هم‌زمان در جوامع مختلف متعددی مخاطب دارند توأمان افزایش می‌یابد؛ به بیان دیگر، متون هرچه بیش‌تری مورد نیاز هستند که یا به صورت پنهان ترجمه شده باشند یا به صورت «متن‌های موازی» بلافاصله در زبان‌های مختلف تولید شوند. تا همین اواخر مترجمان و تولیدکنندگان متن بنا به عادت

تمایل داشتند صافی فرهنگی‌ای به‌کاربرند که به وسیله‌ی آن تفاوت‌های هنجارهای انتظارات شکل یافته در فرهنگ و قراردادهای سبکی در نظر گرفته شده بودند. به هر حال، به خاطر تأثیر زبان انگلیسی به مثابه یک زبان میانجی (lingua franca) جهانی، این وضعیت هم‌اکنون در حال دگرگونی است، که از نظر هنجارها و قراردادهای متنی به تناقضی در فرایندهای ترجمه‌ای بین تشخیص فرهنگی و جهان‌وطنی منجر می‌شود، و این «جهان‌وطنی» در واقع همان هنجارهای آنگلو ساکسون‌های اروپای شمالی و آمریکای شمالی است. همین دگرگونی مفروض در قراردادهای جهانی ترجمه است که پروژه‌ای پژوهشی را به‌راه‌انداخته است که هم‌اکنون در هامبورگ درون یک پژوهش بزرگ‌تر در حال اجرا است. فرضیه‌ی اصلی ما در این پروژه آن است که، به جای کاربرد یک صافی فرهنگی در ترجمه‌های پنهان یا تولید موازی متن، به طور روزافزون متونی با فرهنگ جهانی (یا ترجمه‌های نسبتاً خشی از نظر فرهنگی) آفریده می‌شوند، و گونه‌ای «متن دورگه»^{۱۲} حاصل می‌شود، که در واقع حامل هنجارهای فرهنگی انگلیسی‌زبان‌هاست و ترجمه‌ی جوامع فرهنگی و زبانی دیگر را «محو» می‌کند؛ برای مثال، اگر ابعاد گفتاری در برابر نوشتاری برای تولید متن - ارائه شده توسط بایبر (۱۹۸۸) - را به‌کاربریم، متن‌های آلمانی نسبت به قبل کم‌تر بر مضمون تمرکز دارند، بیش‌تر به نقش میان‌فردی گرایش پیدا کرده‌اند، احساساتی‌تر شده‌اند، به موقعیت وابستگی بیش‌تری پیدا کرده‌اند و عینی‌تر شده‌اند.

در حالی که تأثیر زبان انگلیسی در زمینه‌ی واژگان از مدت‌ها پیش مورد اذعان و باعث تأسف بسیاری از سره‌گرایان در آلمان و فرانسه بوده است، تأثیر زبان انگلیسی در سطر نحوی، کاربردشناسی و گفتمان به ندرت بررسی شده است. قوانین گفتمان، قراردادهای متنی‌سازی و سلیقه‌های ارتباطی به پنهان ماندن گرایش دارند، دزدانه در سطح آگاهی عمیق‌تری عمل می‌کنند و بنابراین چالش خاصی را برای ارزیابی ترجمه رقم می‌زنند.

در پروژه‌ی هامبورگ که تأثیر زبان انگلیسی را - به عنوان یک زبان میانجی - بر ترجمه‌های پنهان به آلمانی (و سپس به فرانسوی و اسپانیولی) بررسی می‌کند، رویکردی

چند روشی را برای ارزیابی ترجمه به کار بسته‌ایم، روشی که از رویه‌ی پیش‌نهادی هاوس در الگوی سنجش او (۱۹۹۷) فراتر می‌رود. چنان‌که در بالا شرح آن رفت، این الگوی ارزیابی برای سنجش‌های موردی کیفی و مبسوط کیفیت یک ترجمه طراحی شده است. همان‌طور که مفهوم بسیار بدسابقه‌ی تعادل نمی‌تواند برای فراهم آوردن خط‌مشی‌های کلی برای فرایند ترجمه در نظر گرفته شود، زیرا تعادل از برهم‌کنش یک متن خاص و یک بافت خاص نشأت می‌گیرد، به همین ترتیب نیز این رویکرد موردی که در الگوی ارزیابی نقشی - کاربردی اتخاذ می‌شود، مانع تعمیم‌های سطحی می‌شود، فقط به این خاطر که دستیابی به تعادل نقشی از ترجمه‌ای به ترجمه‌ی دیگر فرق می‌کند. برای نمونه، در مورد ترجمه‌ی پنهان تعادل باید از طریق سنجش محیط‌های ارتباطی خاص دو متن و لازمه‌های زبانی آن‌ها حاصل شود. بنابراین محیط‌های ارتباطی متن اصلی و متن ترجمه باید در هر مورد خاصی با هم مقایسه شوند، و فقط از طریق جمع‌آوری انبوهی شاهد از نمونه‌های متنی مشابه است که می‌توانیم به تعمیم‌هایی نزدیک بشویم. به منظور اعتباربخشی به ابعاد میان‌فرهنگی مفروضی که جانشین صافی فرهنگی می‌شوند و نیز به نتایج تحلیل زبان‌شناختی، لازم است روش‌های درون‌نگرانه‌ای به کار برده شوند تا بتوان با آن‌ها از فرایند ترجمه استفاده کرد. هر چند ارزیابی یک ترجمه در آغاز راه نتیجه‌محور است، بدین قرار می‌تواند با فعالیتی فرایندمحور تکمیل یا «سه‌جانبه» شود. راه‌های دیگر سه‌جانبه‌سازی تحلیل‌های ابتدایی، گفت‌وگو با اهالی ترجمه، ویراستاران و دیگر کسانی است که در ایجاد یک ترجمه دخیل هستند. به علاوه، سوابق قبلی و هم‌چنین مقایسه‌های ترجمه‌های یک متن اصلی واحد به زبان‌های مختلف و مقایسه‌های متن‌های موازی و متن‌های «تک‌زبانه»‌ی متعلق به همان گونه را نیز می‌توان در نظر گرفت. گسترش بیش‌تر رویکرد موردی کیفی شامل کاربرد پیکره‌های ترجمه‌ای و موازی رایانه‌ای شده است که برای تحلیل‌های کمی مناسب هستند.

۴ - توصیف زبان‌شناختی در برابر ارزش‌گذاری اجتماعی در نقد ترجمه

در نقد ترجمه مهم است که به‌نهایت نسبت به تفاوت بین تحلیل (زبان‌شناختی) و داوری (اجتماعی) هوشیار باشیم؛ به بیان دیگر، باید تمایزی قائل شد بین توصیف و توضیح مشخصه‌های زبانی متن اصلی و مقایسه‌ی آن‌ها با مشخصه‌های زبانی متناظر متن ترجمه از یک طرف، و داوری «میزان خوب بودن ترجمه» از طرف دیگر. به جای در نظر گرفتن مقولات روان‌شناختی پیچیده شامل شهودیات، احساسات و عقاید مخاطبان ترجمه، یا تأثیر (همین قدر مبهم) یک ترجمه بر آنان به مثابه سنگ زیربنای نقد ترجمه، رویکردی نقشی - کاربردی که در الگوی بالا شرح داده شد، بر متن‌ها تمرکز می‌کند (که با ملاحظات درون‌نگرانه در زمینه‌ی تولید آن‌ها تأیید شده است). به هر حال، چنین رویکردی نهایتاً نمی‌تواند ارزیاب را قادر سازد تا از عهده‌ی داوری این‌که ترجمه‌ی «خوب» یا «بد» چیست برآید. داوری در مورد کیفیت یک ترجمه به عوامل بسیار گوناگونی بستگی دارد که در هر اظهارنظری برای ارزش‌گذاری اجتماعی دخیل هستند. در مورد ارزیابی ترجمه این واقعیت حیاتی است که داوری‌های ارزش‌گذارانه از فرایند تحلیلی - تطبیقی نقد ترجمه برمی‌آیند، یعنی این تحلیل زبان‌شناختی است که زمینه را برای بحث داوری ارزش‌گذارانه آماده می‌کند. چنان‌که در بالا اشاره شد، برگزیدن یک ترجمه‌ی آشکار یا پنهان فقط به متن یا به تفسیر ذهنی مترجم از متن بستگی ندارد، بل که به دلایل انجام ترجمه، خوانندگان موردنظر، و نیز به سیاست‌گذاری‌های متنوع نشر و بازاریابی بستگی دارد، یعنی به عواملی که واضح است کاری با ترجمه به مثابه رویه‌ای زبانی ندارند، زیرا عواملی اجتماعی هستند که با واسطه‌های انسانی همان‌قدر سروکار دارند که با محدودیت‌های اجتماعی - فرهنگی، سیاسی یا ایدئولوژیکی، و - در واقعیت عمل ترجمه - ثابت می‌شود که اغلب بیش‌تر از ملاحظات زبان‌شناختی یا توانایی حرفه‌ای خود مترجم تأثیرگذار هستند. با این حال، باید بر این نکته تأکید کرد که با وجود همه‌ی این تأثیرات «بیرونی»، ترجمه در ذات خود پدیده‌ای است زبانی - متنی، و منطقی‌می‌تواند با همین دید توصیف، تحلیل و ارزیابی شود. به همین خاطر است که من استدلال

می‌کنم توجه اولیه‌ی نقد ترجمه باید تحلیل و مقایسه‌ی زبانی - متنی باشد، و هرگونه ملاحظه در مورد عوامل اجتماعی - اگر از تحلیل متنی جدا شده باشد - در یک رشته‌ی علمی مانند مطالعات ترجمه باید در جایگاه دوم باشد. توصیف و توضیح زبان‌شناختی را نباید با احکام ارزش‌گذارانه که تنها بر اساس زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اخلاقی یا شخصی صادر می‌شوند، اشتباه گرفت. تأکید بر این تمایز ضروری به نظر می‌رسد، تمایزی که این فضای متداول را ایجاد می‌کند که در آن معیارهای اعتبار و اطمینان علمی اغلب به‌ناچار تحت‌الشعاع معیارهایی مانند پذیرش اجتماعی، شایستگی سیاسی، تعهد عاطفی مبهم یا پسندهای زودگذر زمانه قرار می‌گیرند. اگر ترجمه را به‌طور جدی هدف یک تحقیق علمی بدانیم، باید نخست و قبل از هر چیز آن را به دید آنچه که هست ببینیم، یعنی پدیده‌ای برخوردارانه: کنشی زبانی - متنی؛ و ماهیت ترجمه به عنوان کنشی زبانی - متنی نباید با این حرف‌ها که ترجمه برای چیست، برای چه باشد، یا لازم است یا باید باشد، آمیخته شود.

در رویکردهایی به نقد ترجمه که گرایشی دوچندان به منظور و اثر یک ترجمه در محیط فرهنگی جدید دارند، متأسفانه این مورد وجود دارد که خط مشخصی بین ترجمه‌ها و سایر کنش‌های متنی چندزبانه (که تعادل‌محور نیستند) کشیده نشده است. به نظر می‌رسد یک راه برای خروج از این سردرگمی مفهومی (و روش‌شناختی) قائل شدن به تمایزی روشن میان ترجمه و نسخه باشد، تمایزی که - چنان‌که من کوشیده‌ام در بالا نشان دهم - تنها وقتی برقرار می‌شود که تعادلِ نقشی به عنوان معیاری انکارنشدنی برای ترجمه اصل قرار گیرد.

کیفیت ترجمه مفهومی مشکل‌آفرین است اگر به‌تنهایی برای ورود به داوری در مورد ارزش ذاتی و ارزش انگیخته در نظر گرفته شود. روشن است که دست‌یابی به هرگونه «داوری نهایی» در مورد کیفیت یک ترجمه که پیش‌نیازهای عینیت علمی را برآورده سازد، به‌راستی بسیار دشوار است. با این حال، چنین چیزی نباید ما را به سمت این فرض براند که نقد ترجمه به عنوان حوزه‌ای از تحقیق بی‌ارزش است. یک ارزیاب همیشه تحت فشار خواهد بود تا با انعطاف‌پذیری از تمرکز بر تحلیل

کلان به سمت تحلیل خرد پیش برود؛ از ملاحظات ایدئولوژی، کارکرد، گونه و سیاق، به سمت ارزش ارتباطی هر یک از عناصر زبانی. برای داشتن چنین دیدگاهی با چندین دورنما، یک منتقد ترجمه‌ی فهیم و منطقی به جایی خواهد رسید که می‌تواند احتمالات انتخاب‌های مترجم را بازسازی کند، و با پشتیبانی «لحن» خود مترجم، به روشی هرچه عینی‌تر نوری بر فرایندهای تصمیم‌گیری او بتابد. این نکته که این کار به غایت پیچیده در آخر خروجی‌هایی تقریبی را نتیجه می‌دهد، نباید در نظر ما از تأثیر آن بکاهد. این وظیفه‌ی منتقد ترجمه است که تا جایی که ممکن است، در هر مورد به صورت جداگانه، به دنبال پاسخ این پرسش‌ها برود که متون ترجمه (یا قسمت‌هایی از آنها) دقیقاً در کجا و با چه نوع پی‌آمدهایی و (احتمالاً) به چه دلایلی با توجه به «متون اولیه» شان به این شکل درآمده‌اند. چنین هدف معقولی باید ارزیاب ترجمه را در برابر داورهای هم‌تجویزی و بی‌چون‌وچرا، و هم عمومی (از نوع «خوب» یا «بد») که با هیچ ذهنیتی تأییدشدنی نیستند، محافظت کند.

در رشته‌ی نقد ترجمه، بدبختانه اغلب پیش می‌آید هنگامی که کسی در مورد کیفیت یک ترجمه سخن می‌گوید، تفاوت میان تحلیل زبانی و داورهای ارزشی نادیده گرفته می‌شود. اگرچه قطعاً درست است که هر دو عنصر زبان‌شناختی و داورمآبانه در ارزیابی ترجمه وجود دارند، من در مورد آمیخته‌شدن آنها با هم هشدار می‌دهم. هم‌چنین هشدار می‌دهم که از به‌کاربردن عنصر ارزش‌گذارانه بدون در نظر گرفتن عنصر زبانی پرهیز شود.

نقد ترجمه، مانند خود زبان، دو نقش اساسی دارد، نقشی اندیشگانی و نقشی میان‌فردی. این دو نقش سهم خود را در دو گام متفاوت روش‌شناختی ایفا می‌کنند. نخستین گام - و به نظر من گام مقدماتی - به تحلیل، توصیف، توضیح و مقایسه‌ی زبانی - متنی اشاره دارد، و بر پایه‌ی پژوهش تجربی و دانش حرفه‌ای از ساخت‌های زبانی و هنجارهای کاربرد زبان بنا شده است. گام دوم، به داورهای ارزشی برمی‌گردد، پرسش‌های اجتماعی، میان‌فردی و اخلاقی از نسبت اجتماعی - سیاسی و اجتماعی - روان‌شناختی، وضعیت ایدئولوژیکی یا عقیده‌ی شخصی، بدون اولی، دومی فایده‌ای

ندارد؛ به عبارت دیگر، قضاوت آسان است، ولی فهمیدن این چنین نیست. به بیان دیگر، در نقد ترجمه باید زمینه‌های داوری‌مان را روشن سازیم، و پایه‌های آن را بر مجموعه‌ای تأییدشدنی از دید هر ذهنیتی بنا نهیم، به طوری که دارای نظریه باشند و منطقی به نظر برسند. تحلیلی تفصیلی از «چه‌طور»ها و «چرا»های یک متن ترجمه‌شده (یعنی صورت‌ها و نقش‌های زبانی آن) در مقایسه با صورت اصلی‌ای که از آن نشأت گرفته است، زیربنایی توصیفی است برای هرگونه سنجش معتبر و منطقی از این که یک ترجمه‌ی مفروض را آیا می‌توان، و چه‌طور و به چه میزان، (کمابیش) دقیق تلقی کرد. روشن است که این به معنای به رسمیت شناختن بخش ذهنی انکارنشده‌ی هرگونه سنجش ترجمه به وسیله‌ی ارزیاب انسانی است. در هر حال، این به رسمیت شناختن بخش عینی سنجش را نامعتبر نمی‌کند، تنها ضرورت آن را تقویت می‌کند. برقرار کردن تمایزی میان توصیف زبانی برآمده از تجربه و زمینه‌های دراجتماع شکل یافته برای ارزیابی ترجمه، چنان‌که من کوشیده‌ام در این مقاله انجام دهم، شاید ما را در مسیر حل معمای پیچیده و سردرگم‌کننده‌ی ترجمه گامی به پیش براند.

* این متن ترجمه‌ای است از:

House, Juliane, "Translation Quality Assessment: Linguistic Description versus Social Evaluation", in: *Meta*, XLVI, 2, 2001, pp. 243-257.

پی‌نوشت‌ها:

1. neo-hermeneutic
2. intelligibility
3. informativeness
4. equivalence of response

۵. این واژه، برگرفته از زبان لاتین، در نظریه‌ی ریس و ورمیر اصطلاحی کلیدی است. مترجم.

6. Register
7. Field
8. Mode
9. Tenor
10. Genre
11. Discourse World
12. hybrid text

منابع و مأخذ:

- Baker, M., *In other words, A Coursebook on Translation*, London, Routledge, 1992.
- Biber, D., *Variation Across Speech and Writing*, Cambridge, Cambridge University Press, 1988.
- Bühler, A., "Vier Vorurteile über Hermeneutik - Eine Polemik," *Hermeneutik und Naturalismus*, B. Kanitschneider und F. J. Wetz (eds.), Tübingen, Mohr Siebeck, 1998, S. 83-97.
- Catford, J., *A Linguistic Theory of Translation*, Oxford, Oxford University Press, 1965.
- Doherty, M., "Parametrisierte Perspektive", *Zeitschrift für Sprachwissenschaft*, 12, 1993, S. 3-38.
- Flotow, L. von, *Translation and Gender*, Manchester, St. Jerome, 1997.
- Gerzymisch-Arbogast, H. und K. Mudersbach, *Methoden des wissenschaftlichen Übersetzens*, Tübingen, Francke, 1998.
- Halliday, M. A. K., *Spoken and Written Language*, Oxford, Oxford University Press, 1989.
- Halliday, M. A. K. and R. Hasan, *Language, Context and Text*, Oxford, Oxford University Press, 1989.
- Hatim, B. and I. Mason, *The Translator, as Communicator*, London, Routledge, 1997.

- Hickey, L., (ed.) *The Pragmatics of Translation*, Clevedon, Multilingual Matters, 1998.
- Holliday, A., "Small cultures," *Applied Linguistics*, 20, 1999, pp. 237-264.
- House, J., *A Model for Translation Quality Assessment*, 2nd ed., Tübingen, Narr, 1981.
- House, J., "Contrastive Discourse Analysis and Misunderstanding. The Case of German and English", *Contrastive Sociolinguistics*, M. Hellinger and U. Ammon (eds.), Berlin, de Gruyter, 1996, pp. 345-361.
- House, J., *Translation Quality Assessment, A Model Revisited*, Tübingen, Narr, 1997.
- House, J., "Politeness and Translation", *The Pragmatics of Translation*, L. Hickey (ed.), Clevedon, Multilingual Matters, 1998, pp. 54-72.
- House, J. and W. Koller, *An Introduction to Translation Theory and Criticism*, Amsterdam, Benjamins (forthcoming).
- Ivir, V., "A Case for linguistics in Translation Theory", *Target*, 8, 1996, pp. 149-156.
- Koller, W., *Einführung in die Übersetzungswissenschaft*, Heidelberg, Quelle und Meyer, 1979.
- Nida, E. *Toward a Science of Translation*, Leiden, Brill, 1964.
- Reiss, K., *Möglichkeiten und Grenzen der Übersetzungskritik*, München, Hueber, 1971.
- Reiss, K. und H. Vermeer, *Grundlegung einer allgemeinen Translationstheorie*, Tübingen, Niemeyer, 1984.
- Robinson, D., *Translation and Empire, Postcolonial Theories Explained*, Manchester, St. Jerome, 1997.
- Steiner, E., "A Register-Based Translation Evaluation: An Advertisement as a Case in Point", *Target*, 10, 1998, pp. 291-318.
- Toury, G., *Descriptive Translation Studies and Beyond*, Amsterdam, Benjamins, 1995.
- Venuti, L., *The Translator's Invisibility, A History of Translation*, London, Routledge, 1995.
- Wilss, W., "Probleme und Perspektiven der Übersetzungskritik", *IRAL*, 1974, S. 23-41.